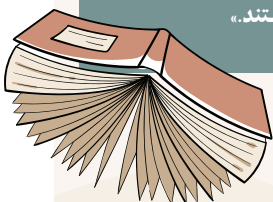


نرگس شرفی، بانوی خانه دار محله طبرسی شمالی، با کتاب، رفاقت دیرینه دارد

جان من است او


راه تجربه

فرزانه شهامت آفتاب که می زند، خواب هم با چشم های نرگس شرفی، خدا حافظی می کند؛ حتی اگر تاباسی از شب را به مطالعه گذرانده باشد. بانوی محله طبرسی شمالی، هنوز در بستر است که برنامه روزانه و زمان بندی دقیق هر کدام را در ذهن مرور می کند؛ از پخت و پز برای ناهار گرفته تا سرزدن به بازار، رفتن به جلسه قرآنی که یکی از همسایه ها، میزبان برگزاری آن است و مهیا کردن خانه برای دورهمی شبانه فرزندان و نوه هایش. او در ۵۹ سالگی که از خدا عمر گرفته، یک چیز را ثابت کرده است؛ اینکه هر قدر کار روی سرش بریزد، باز هم برای رفیق دیرینه ای که عاشقانه دوستش دارد، زمانی را کنار خواهد گذاشت. سرخوش از این علاقه دیرینه، می خندد و علاقه اش را این طور خلاصه می کند: «کتاب ها، جان من هستند».



● جایگزین یک رؤیا

به جز ریاضی که هیچ جوره نمی توانست با محاسباتش کنار بیاید، با بقیه درس ها میانه خیلی خوبی داشت. ادبیات فارسی، عشق اول نرگس بود، درس عربی را با تمام وجود دوست داشت و کتاب های درس تاریخ و جغرافی را هم از حفظ بود. او در رؤیا هایش می دید که ادامه تحصیل داده و معلم شده است اما رؤیای او با ازدواج در چهارده سالگی و سه فرزند که با اختلاف سنی کمتر از دو سال، به دنیا آمدند، فرصتی برای تحقق پیدا نکرد. بانوی محله طبرسی شمالی، به جای فراموش کردن رؤیای خود، آن را از راهی دیگر جست و کرد؛ «نگذاشتم مشغله های همسر داری و فرزندآوری، بین من و مطالعه، فاصله بیندازد. کارهای خانه را منظم و به موقع انجام می دادم و فراغتم را با خواندن کتاب و مجله و روزنامه، پر می کردم. با امکانات قدیم، بچه داری کار ساده ای نبود و در طول روز، فرصت چندانی برای مطالعه نداشتم. شب ها که بچه ها را می خواباندم، وقت قرار من و کتاب ها هم سر می رسید. آن قدر می خواندم که از خستگی خوابم ببرد. خدا را شکر همسرم همیشه همراه بوده و با اینکه خودش علاقه ای ندارد، هیچ وقت مانع علاقه من به مطالعه نشده است».

● جمعه بازار مدرس، پاتوق قدیمی نرگس خانم

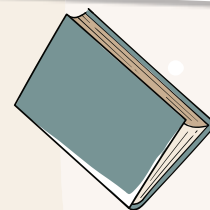
چشم انتظاری برای انتشار شماره جدید مجله خانواده و خرید آن از کیوسک چهارراه برق، خاطره ای خوش است که تکرار چندین و چند ساله آن، از لذتش برای خانم شرفی، کم نکرده است. بیست سال عضویت در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی واقع در حرم مطهر نیز، بخشی از نیاز دائمی او به کتاب رافع و رجوع کرده است. می گوید: دو تا کتاب می توانستیم به امانت ببریم، برای دو هفته. زمانی که مثل الان پادرد نداشتم، گاهی هفته ای دو بار حرم می رفتم تا هم با حضرت دیداری تازه کنم و هم کتاب هایی را که امانت برده و یکی دو روز تمام کرده بودم، تحویل بدهم. مغازه ای در طبقه منهای یک مجتمع زیست خاور که پیرمردی در آن به کرایه کتاب مشغول بود نیز بخش دیگری از خاطرات این بانوی کتاب باز است که گذشت چندین سال از آن، جزئیات را از ذهنش پاک کرده است. او ادامه می دهد: جوان تر که بودم صبح های جمعه، خودم را از طبرسی شمالی می رساندم به جمعه بازار کتاب در خیابان مدرس. کتاب های دست دوم زیادی را خریدم و خواندم. بعد هم اهدایشان می کردم به کسانی که اهل مطالعه باشند. راستش بین دوروبری های من، حتی بین اعضای خانواده ام، کسی نیست که به اندازه من، حال و حوصله کتاب خواندن داشته باشد تا این کتاب ها را برایش نگه دارم. می گوید که از میان صدها جلد کتابی که تاکنون خوانده است، چند تایی را فراموش نمی کند؛ مثل رمان بر باد رفته، اثر ماگارت میچل که نویسنده اش را مفتخر به جایزه ادبی پولیتزر کرده است.



● زیرزمین خانه دایی در قرق کتاب

از دهه ۵۰ که کودکی اش را در آن سپری کرد، خاطرات خوش خانه پدری را به یاد می آورد. لبخند مهربان مرحوم پدر را می بیند که با وجود نداشتن سواد، طرفدار درس خواندن دختر یکی یک دانه اش بود. همچنین مادر را که در همه گیری بی سواد در عصر پهلوی، با آن شش کلاس سواد، جزو زنان تحصیل کرده زمان خود به حساب می آمد؛ «مادرم خدایا ممرز، اهل کتاب و روزنامه بود. یادم است از دبستان حسن کیانی در مسلم شمالی که برمی گشتم خانه، می دیدم با علاقه، مشغول مطالعه است. گاهی روزنامه می خواند، گاهی مجله و گاهی کتاب. از تمام کتاب هایی که توی دست و بال مادرم بود، ناپلئون بناپارت را خوب یادم مانده است».

رد نگاه های مبهم نرگس خانم، می گوید که همچنان در شیرینی دنیای کودکی و نوجوانی اش به سر می برد؛ در زیرزمین خانه دایی که در محله فاطمیه بود و در قرق کتاب و مجله؛ «خانه دایی، نزدیک مدرسه سوسن بود که بعدها اسمش را گذاشتند لاله های انقلاب. همان مدرسه ای که من تا کلاس نهم را در آن خواندم. یادم است زیرزمین خانه دایی پر از روزنامه، مجله های جدول و کتاب بود. دایی که می دید من و مادرم، چقدر این جور چیزها را دوست داریم، چند تایی را می داد با خودمان بیاوریم خانه. این طوری دیگر لازم نبود پول بدهیم و کتاب کرایه کنیم و در دخل و خرج خانواده مان صرفه جویی می شد».



● در میان جمع و تنها

طبع لطیف، مدیریت زمان، اطلاعات عمومی بالا، حافظه قوی و رعایت آداب معاشرت با دیگران، تنها گوشه ای از فرهیختگی بانوی محله طبرسی شمالی است که در اثر چند دهه هم نشینی با کتاب، در وجود او خانه کرده است. او که به دلیل محدودیت های جسمی ناشی از اختضای سن و سال، به خواندن نسخه های اینترنتی کتاب، روی آورده است، می گوید که بهانه هایی از قبیل مشغله را برای کتاب خواندن قبول ندارد. بعد هم آقای شهید ایران را مثال می زند که با تمام گرفتاری های رسیدگی به امورات کشور و جلسه های مختلف، برنامه مطالعه روزانه داشتند.

نرگس خانم از گستره مطالعاتش در زمینه سیاسی، اقتصادی، ادبیات، تاریخ، جغرافیا و... می گوید و تنهایی عمیقی که ناگزیر، به سراغ کتاب خوان ها می آید؛ حرفم را به حساب خودستایی نگذارید. طبیعت قضیه این است که کتاب، از تو آدم دیگری می سازد. وقتی زیاد کتاب بخوانی، چیزهایی را درک می کنی که کتاب نخوان ها درک نمی کنند و با گفتن تو هم، متوجهش نمی شوند. سطح خواسته ها، نوع نگاه و تحلیل و جنس دغدغه هایت با آن ها متفاوت می شود. حس تنهایی می کنی. به قول معروف «در میان جمع و تنها».

